

«تبدیل امثال»؛ نقد استحاله و مستندسازی امکان

حمید رضا کامل نواب^۱

محمد تقی قبولی درافشان^۲

محمد حسن حائری^۳

چکیده

«تبدیل امثال» آن است که شخص بعد از اینکه امر مولا را امثال کرد، از امثال سابقش رفع ید کرده و مجدداً آن را امثال نماید. این بحث سابقه دیرینه در میان مسائل دانش اصول فقه ندارد و از زمان طرح آن تا به امروز، مشهور اصولیان به محال بودن آن معتقد شده‌اند. ادله‌ای که بر استحاله اقامه شده، عبارت است از منجر شدن تبدیل امثال به «امر بدون غرض» یا «امثال بدون امر» یا «طلب تحصیل حاصل». دو قول دیگر نیز که در میان اصولیان وجود دارد؛ قول به تفصیل بین فرض حصول غرض ادنی و فرض حصول غرض اقصای امر و قول به امکان مطلق است. البته قائلین به جواز از گذشته تا به الآن استدلال درخوری نسبت به مدعی خویشتن اقامه نکرده‌اند و در نهایت آن را مستند به عرف کرده‌اند. نگارنده با استفاده از روش تحلیلی - توصیفی معتقد است با توجه به تفاوت میان مولای حقیقی و مولای عرفی و امکان خارج‌سازی عمل سابق از امثال بودن به واسطه قصد، می‌توان قائل به امکان «تبدیل امثال» شد. از این رو، رجوع «تبدیل امثال» به «هدم امثال» است؛ علاوه بر اینکه عرف و سیره عقلا امکان و مقبولیت بلکه پسندیده بودن «تبدیل امثال» را با توجه به اغراض شارع مقدس تایید کرده و در موارد مشابه آن از اوامر عرفی، جواز و مطلوبیت آن را بدون تردید تصدیق می‌نمایند. **واژگان کلیدی:** استحاله امثال، امثال بعد الامثال، تبدیل امثال، تحصیل حاصل، اعراض از امثال، هدم امثال.

۱. دانشجوی دکترای رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد،

h.kamelnavab@um.ac.ir

۲. عضو هیئت علمی رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد،

ghabooli@um.ac.ir

۳. عضو هیئت علمی رشته فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشکده الهیات دانشگاه فردوسی مشهد،

haeri-m@um.ac.ir

۱. مقدمه

بر اطاعت از دستورات الهی و امتثال آن، وظیفه‌ای است که عقل برای بندگان در قبال حق مولویتی که خداوند متعال دارد، ترسیم کرده است. و آن‌ها باید در برابر احکام الهی حالت بندگی داشته و طبق آن عمل نمایند.

سؤال مهم این است که آیا تکلیفی که امتثال شده، امکان امتثال مجدد دارد یا خیر؟ به دیگر سخن، آیا این حق برای بنده وجود دارد که حتی اگر تکلیفی را امتثال کرده باشد، از امتثال قبل صرف‌نظر کرده و آن را تبدیل به امتثال دیگر یا امتثال بهتری کند یا خیر؟ این بحث از جمله مباحث مطرح شده در کلمات اصولیان است و بر اساس تبّعی که نگارنده در بیش از ۳۰۰ کتاب اصولی داشته، پیشینه و تاریخچه آن بدین‌گونه است که در کتب اصولی متقدّم مثل الذریعه (علم الهدی، ۱۳۷۶ ش، ج ۱، ص ۹۹) و العده (طوسی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱، ص ۹۹) و مختصر التذکرة (مفید، ۱۴۱۳ ق، ص ۳۰) گرچه بحث از دلالت امر بر مرّه و تکرار مطرح است و به همین مناسبت مطرح شده که آیا می‌توان امتثال دوم را انجام داد یا خیر؛ ولی بحثی تحت عنوان امتثال بعد الامتثال یا تبدیل الامتثال مطرح نبوده است. بحثی که آن‌ها در این قسمت از کتب‌شان مطرح کرده‌اند، در ارتباط با این مطلب است که اگر مولا به بنده‌ای امری کرد، آیا یک بار انجام دادن آن تکلیف کفایت می‌کند یا اینکه لازم است بیش از یک بار انجام شود؛ لکن کلام در موضوع این پژوهش، پیرامون این مطلب است که اگر امر مولا بر کفایت یک مرتبه امتثال دلالت داشت، آیا شخصی که یک بار امتثال کرده، می‌تواند از امتثال سابقش صرف‌نظر کرده و امتثال جدیدی انجام دهد یا خیر؟ بر اساس تبّعی نگارنده، بحث در میان دانشمندان علم اصول بر همین منوال بوده، تا اینکه در قرن یازدهم صاحب معالم (مکی، ۱۳۷۶ ش، ص ۷۸) بحثی شبیه امتثال بعد از امتثال را مطرح کرده است و بعد از ایشان نیز برخی از اصولیان مثل صاحب قوانین (قمی، ۱۴۳۰ ق، ج ۱، ص ۱۸۶) آن را مطرح می‌کنند. ولی در آن زمان این مبحث به گونه‌ای منقّح نبوده که معلوم باشد مقصود آن‌ها، امتثال بعد از امتثال است یا تبدیل امتثال است یا ضمّ امتثال است یا غیر از این‌ها؛ گرچه به حسب ظاهر محقق

قَمِّي تعبیر به «امتثال عقیب الامتثال» می‌کند (قَمِّي، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۱۸۶). از این رو، اولین کسی که منقح متعرض این بحث شده، آخوند خراسانی در کتاب کفایة الاصول است. که چه بسا تعبیر به «امتثال بعد الامتثال» در قبال «تبدیل الامتثال» و موارد دیگر، اولین بار در کلام ایشان در کتب اصولی وارد شده است. و بعد از ایشان، این بحث در اکثر کتب اصولی ذکر شده و مشهور قائل به استحاله آن شده‌اند.

آنچه که نگارنده را بر پژوهش در این زمینه وادار کرده، یافته‌های جدید در این زمینه است زیرا گرچه قول به عدم استحاله تبدیل امتثال به ندرت در میان اصولیان وجود دارد لکن به نظر می‌رسد تا به امروز استدلال صحیح و درخوری نسبت به این قول اقامه نشده است. لذا در این پژوهش استدلال جدیدی بر این مدعا اقامه می‌گردد که به نظر می‌رسد با توجه به موارد مشابه و شواهد عرفی قابل دفاع است.

۲. معنای امتثال

امتثال، در لغت به معنای فرمان‌برداری و اطاعت امر مولا (دهخدا، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۲۳۰) و در اصطلاح اصولی‌ها، به معنای موافقت با تکلیف و اقدام عملی به سوی انجام آن و مطابقت عمل انجام شده با واقع است، چه تکلیف، امر باشد و چه نهی و چه امر و نهی، اکید در حد وجوب و حرمت باشد و چه غیر اکید در حد استحباب و کراهت. (جمعی از محققان، ۱۳۸۹ش، ص ۲۴۴)

خلاصه اینکه: امتثال، موافقت کردن با تکلیف، در عمل و انجام متعلق آن در خارج بر وفق دستور مولاست به خلاف انقیاد، که موافقت اعتقادی است.

هرچند به نظر می‌رسد امتثال و اطاعت به یک معنا است، اما می‌توان بین آن دو فرق گذاشت؛ به این بیان که «امتثال» یعنی تحقق فرمان مولا در خارج و اقدام عملی برطبق آن، چه نیت مکلف به انجام آن باشد و چه نباشد. اما «اطاعت» به معنای موافقت با امر مولا در نیت و در عمل است. (جمعی از محققان، ۱۳۸۹ش، ص ۲۴۴)

ضمن اینکه «انقیاد» به معنای اطاعت اعتقادی بدون موافقت عملی و «تجرّی» به معنای معصیت اعتقادی و امتثال عملی در خارج است. بنابراین، امتثال دربرگیرنده اطاعت و تجری است. (همان)

۳. تعلق امر به طبیعت یا فرد

از دیرباز در میان دانشیان علم اصول فقه این بحث مطرح بوده که آیا امر، به طبیعت شیء تعلق می‌گیرد یا به فرد آن؟ به دیگر سخن، آیا زمانی که مولا به چیزی مثل نماز امر می‌کند، صرف طبیعت نماز بدون در نظر گرفتن خصوصیات افراد آن متعلق امر است یا اینکه امر به افراد خارجی نماز همراه با خصوصیات فردی تعلق گرفته است؟

اصولیان غالباً این بحث را در بخش اوامر از مباحث الفاظ مطرح کرده‌اند. (آخوندخراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۳۸؛ خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۴۵، ص ۱۹۲؛ خمینی، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۴۸۷) و از آنجایی که مشهور، قائل به تعلق امر به صرف طبیعت متعلق امر هستند، در حدی که قائل به تعلق امر به افراد، شاذ به شمار می‌آید، از طرح بحث تفصیلی پیرامون این موضوع صرف‌نظر کرده و فقط به جهت اینکه توجه به این نکته، یکی از مقدمات بحث به شمار می‌آید، آن را در این قسمت مطرح کردیم.

۴. دلالت امر بر مره یا تکرار

بحث دیگری که در میان اصولیان مطرح است، دلالت امر به یک بار یا چند بار است. توضیح مطلب این است که وقتی مولا دستوری را نسبت به بنده خود صادر می‌کند، آیا لازم است بنده آن را یک بار انجام دهد یا اینکه لازم است دائماً امتثال تکرار شود؟ سخن در جایی است که قرینه‌ای بر یک بار یا چند بار اقامه نشده و فقط در مقام سنجش مقتضای عرفی نفس ماده یا صیغه امر هستیم.

اصولیان این بحث را در بخش اوامر از مباحث الفاظ مطرح کرده‌اند. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۷۷؛ خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۴۴، ص ۱۵؛ خمینی، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۲۳۶) لکن از آنجا که اکثر قریب به اتفاق اصولیون، دلالت امر بر مره یا تکرار را انکار نموده و در مقام عمل، یک‌بار انجام دادن عمل را لازم می‌دانند، لازم نیست بحث مفصّلی

پیرامون این موضوع طرح شود بلکه -مانند موضوع قبل- فقط به این جهت که یکی از مقدمات این بحث به شمار می‌آید، به نظر رسید که باید متذکر آن شد. برخی اصولیان نزدیک به یک قرن پیش طرح این بحث را -به جهت معلوم بودن نتیجه- بدون فائده تلقی کرده‌اند (نائینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۲۴۰)

۵. تحلیل سقوط امر با امتثال

همان‌طور که در دانش اصول فقه بیان شده است؛ آنچه موجب سقوط تکلیف می‌گردد، سه چیز است: امتثال، ارتفاع موضوع، عصیان. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۱۷)

مقصود از امتثال این است که شخص دقیقاً همان دستوری که از مولایش صادر شده را انجام دهد. طبیعی است وقتی متعلق دستور مولا انجام شود، امری که شخص را به طرف آن عمل سوق می‌داد نیز منتفی می‌گردد. زیرا غرض حاصل شده و وجهی برای بقای امر وجود ندارد.

البته در موردی که شخص مأمور به را انجام نداده اما عملی انجام داده که معادل آن بوده و دقیقاً موجب به دست آوردن غرض از مأمور به می‌شود یا اینکه به‌طور کامل موجب به دست آوردن غرض از مأمور به نمی‌شود لکن آن مقدار از غرض که باقی می‌ماند، به دست آوردنش ممکن نیست، این موارد نیز ملحق به امتثال شده و موجب سقوط امر می‌گردد لکن تمام کلام در تشخیص این موارد است که جز از طریق شارع مقدس میسر نیست. (بحرانی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۴۷۰)

مقصود از ارتفاع موضوع این است که گاهی موضوع تکلیف محقق می‌شود و تکلیف به مرحله فعلیت می‌رسد اما قبل از اینکه شخص آن تکلیف را انجام دهد، موضوع تکلیف از بین می‌رود. به عنوان مثال شخصی می‌خواهد میتی را غسل دهد و کفن کند لکن به جهت حادثه‌ای، بدن آن میت آتش گرفته و خاکستر می‌شود و بدین طریق، موضوع برای تکلیف وجوبی تغسیل و تکفین از بین می‌رود.

مواردی که شخص قبل از انجام عمل، عاجز شده و قدرت بر امتثال را از دست می‌دهد را برخی به همین قسم ملحق دانسته و برخی به عنوان مورد چهارم ذکر کرده‌اند. (بحرانی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، ص ۴۷۰؛ مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹ش، ص ۷۳۴) مُسْقَط سوم عصیان است و شخص با معصیت امر مولا سبب می‌شود که آن دستور از او ساقط شده و شامل حال او نگردد؛ به عنوان مثال کسی که در وقت اختصاصی نماز صبح، نمازش را بجا نیاورد، بعد از وقت امر به نماز ساقط شده و دیگر نسبت به ادای نماز صبح وظیفه ندارد. البته واضح است که قضا، بحث دیگری است و نیازمند امر و دستور جدید می‌باشد.

آنچه در بحث ما دخالت دارد و نیازمند بررسی بیشتر است، معنای سقوط امر در این موارد مخصوصاً مورد امتثال است.

سوال این است که مقصود از سقوط امر به واسطه امتثال چیست؟ آیا مقصود این است که جعل امر بعد از امتثال منتفی می‌گردد یا اینکه مقصود، سقوط فعلیت آن است یا اینکه فقط داعویت و انگیزه‌سازی آن امر منتفی می‌شود؟

واضح است که احتمال اول صحیح نیست زیرا تنها چیزی که جعل امر را منتفی می‌کند، نسخ است و امتثال موجب نسخ نمی‌گردد.

در میان احتمال دوم و سوم، مشهور قائل به احتمال دوم و محقق صدر به احتمال سوم معتقد شده است. (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۲۰۸)

توضیح مطلب این است که اگر به احتمال دوم قائل باشیم، در تمام مواردی که شخص تکلیف را امتثال می‌کند، فعلیت تکلیف را نسبت به او را منتفی دانسته و معتقد می‌شویم که بعد از امتثال، نسبت به این شخص اصلاً تکلیفی وجود ندارد تا بتواند مجدداً آن را امتثال نماید.

لکن براساس نظر سید محمدباقر صدر، امتثال تکلیف موجب سقوط تکلیف نمی‌گردد بلکه زمانی که شخص تکلیف را امتثال می‌نماید، انگیزه‌سازی و داعویت - که هدف اصلی از جعل تکلیف بوده - نسبت به این شخص منتفی می‌گردد یعنی فعلیت تکلیف نسبت

به این شخص وجود دارد ولی دیگر نمی‌تواند نسبت به این شخص انگیزه‌سازی و تحریک داشته باشد تا این شخص مأموراً به را انجام دهد. مطرح کردن این دو دیدگاه به این جهت است که ممکن است در محلّ بحث ثمره داشته باشد.

۶. تکرار امثال

تکرار امثال، به معنای انجام متعلق تکلیف، مطابق دستور مولا، برای مرتبه دوم است، مانند آن که مکلف، نماز ظهری را که طبق دستور انجام داده، دوباره به‌جا آورد. برای تکرار امثال چهار حالت متصور است:

حالت اول این است که تکرار امثال به‌گونه‌ای است که مقصود مکلف دو امثال مستقل باشد به این معنا که شخص با تحفّظ بر امثال اول، بنا دارد امثال دیگری انجام دهد و این‌طور نیست که از امثال اولش صرف‌نظر و رفع ید کرده باشد؛ یعنی قصد تکرار امثال را دارد بدون اینکه نسبت به امثال اولش صرف‌نظر کرده باشد بلکه در عین حالی که امثال اولش را یک امثال مستقل و کامل به شمار می‌آورد، تصمیم می‌گیرد که امثال کامل دیگری نسبت به تکلیف مولا انجام دهد. اصطلاحاً به این حالت «الامثال بعد الامثال» اطلاق می‌شود. (خویی، ۱۴۲۲ق، ج ۱، ص ۳۴۴)

حالت دوم این است که شخص امثال اول را انجام می‌دهد و در عین حال قصدش این است که امثال دیگری را به آن ضمیمه کند که اگر احیاناً نقص و کاستی ای در امثال اول وجود داشته، به‌واسطه امثال دوم جبران گردد پس در مجموع یک امثال مقصود است و نمی‌خواهد دو امثال انجام دهد؛ مثل اینکه مکلف مکانی از مسجد که نجس شده را تطهیر کرده و امر ساقط شده؛ حال می‌خواهد تطهیر دیگری نسبت به همان مکان مسجد انجام دهد تا اگر احیاناً نقصی در تطهیر قبل وجود داشته است، به‌واسطه تطهیر دوم جبران گردد. در اصطلاح دانش اصول، به این حالت «ضمّ الامثال الی الامثال» گفته می‌شود. (سلطان‌العلماء، بی تا، ج ۲، ص ۱۳۲؛ موسوی حمّامی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۳۷۸)

حالت سوم این است که امثال دوم بعد از پایان یافتن امثال اول محقق شود؛ به عنوان مثال مولا به آوردن آب امر کند و عبد آب بیاورد لکن به هر دلیلی آب به زمین می‌ریزد و مولا نمی‌تواند از آن آب استفاده کند؛ در این جا عبد مجدّد امر مولا را امثال می‌کند و آب می‌آورد. در این مورد به حسب ظاهر تکرار امثال صدق می‌کند لکن در حقیقت امثال اول از بین رفته و سپس امثال دوم رخ داده است و اجتماع دو امثال محقق نشده است. در اصطلاح به این قسم «هدم الامثال» گفته می‌شود. (هاشمی شاهرودی، ۱۴۳۳ق، ج ۳، ص ۲۶۴)

حالت چهارم که محل نزاع اصلی در این پژوهش است، مربوط به فرضی است که مکلف در مرحله اول تکلیف مولا را امثال کند؛ اما به هر دلیل و غرضی از آن امثال صرف نظر کرده و امثال جدیدی انجام می‌دهد. در این فرض مکلف اصلاً امثال سابق را نخواست است و خواستار رفع ید از آن و تبدیل آن به امثال جدید است. مثلاً مکلف نماز صبحش را خوانده لکن به جهت غرض خاصی، از آن روی گردان شود و امثال جدیدی را محقق می‌سازد. این حالت «تبدیل امثال» نامیده می‌شود. (بادکوبه‌ای، ۱۳۷۳ش، ج ۱، ص ۲۲۹)

توجه به دو نکته حائز اهمیت است:

اولاً اصطلاحات و اسامی‌ای که برای هر یک از حالات چهارگانه بیان شد، به گونه‌ای نیست که اصطلاح منقّح و معلوم در دانش اصول باشد و گاهی در کلمات در غیر معانی گفته شده، به کار می‌رود.

ثانیاً اینکه هر کدام از این حالت‌های چهارگانه محال است یا ممکن، بحث مستقلی را می‌طلبد و فعلاً بحث ما در مورد حالت چهارم یعنی «تبدیل امثال» است. البته بحث پیرامون این قسم به نحوی بیان می‌شود که حکم سایر اقسام دیگر نیز معلوم می‌گردد.

۷. تبدیل امتثال

همان‌طور که گفته شد محل بحث ما در این پژوهش، حالت چهارم از حالت‌های فوق‌الذکر، یعنی «تبدیل امتثال» است و مقصود از آن این است که شخص، یکی از اوامر مولا را امتثال کند ولی به جهتی از آن صرف‌نظر کند و تصمیم بگیرد دوباره آن را امتثال کند.

آنچه رکن اساسی در این بحث به شمار می‌آید، امتثال بودن عمل دوم است پس باید عمل دوم به نحوی محقق گردد که بر آن امتثال صادق باشد نه اینکه صرفاً تبدیل مصداق مأمور به، به مصداق غیر مأمور به باشد و طبیعتاً این مهم، زمانی محقق می‌شود که عمل دوم امر داشته باشد تا امتثال بر آن صدق کند. (خمینی، ۱۳۷۳ش، ج ۱، ص ۳۰۵)

پس اینکه عمل دوم به قصد رجا یا به قصد استحباب و امثال این موارد انجام شود، از محل بحث خارج است و نباید این موارد با مورد محل بحث خلط گردد.

حال سؤال اساسی این است که آیا رفع ید از عمل سابق و امتثال جدید به قصد امر مولا، ممکن است یا خیر؟ پس صحبت در امکان تبدیل امتثال است اگرچه بسیاری از اصولیان آن را غیرممکن شمرده‌اند.

۷-۱. اقوال در مسئله

مشهور اصولیان قائل به محال بودن تبدیل امتثال و برخی قائل به جواز و برخی قائل به تفصیل شده‌اند. (منصوری، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۱۲۵) لازم است ادله هر کدام از این اقوال به‌طور جداگانه مورد بحث قرار گیرد تا بعد از آن، به قول منتخب نگارنده پرداخته شود.

۷-۲. قول استحاله و دلیل آن

چند دلیل بر قول به استحاله اقامه شده است:

دلیل اول: غرضی که منجر به صدور امر مولا می‌شود، چیزی است که در متعلق امر با خصوصیاتش وجود دارد و وقتی مأمور به با خصوصیاتش محقق شد، قطعاً غرض حاصل شده است. نتیجه حصول غرض این است که امر ساقط می‌شود زیرا علت صدور امر، حصول غرض است و وقتی غرض حاصل شد، وجهی ندارد امر باقی باشد و چنانچه امر ساقط نشود، بقای امر بدون علت، لازم می‌آید.

از جهت دیگر، امثال زمانی معنا دارد که امر وجود داشته باشد؛ زیرا معنای امثال امر این است که چیزی که امر به آن تعلق گرفته است را اتیان نماییم و وقتی متعلق امر را اتیان کردیم، امر ساقط می‌شود پس دیگر امری وجود ندارد تا امثال شود.

بر اساس این استدلال تبدیل امثال یا مستلزم بقای امر بدون غرض می‌شود یا مستلزم تحقق امثال بدون امر و هر دو اینها محال است؛ زیرا امر بدون غرض از حکیم صادر نمی‌شود و امثال هم فرع بر وجود امر است و تا زمانی که امری نباشد، امثالی به وجود نخواهد آمد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۶۱؛ حکیم، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۸۸)

دلیل دوم: محمدباقر صدر با اعتقاد به عدم صحّت استدلال فوق، استدلال دیگری بر استحاله تبدیل امثال ارائه می‌کند. او معتقد است که استحاله تبدیل امثال به حصول غرض ارتباط ندارد؛ بلکه منشأ محال بودن تبدیل امثال این است که وقتی امر به صرف طبیعت تعلق گرفته - همان‌طور که مشهور اصولیان قائلند - با به وجود آمدن اولین فرد، طبیعت در خارج محقق شده و امثال رخ داده است و وقتی این‌طور شد، اگر باز هم امر باقی باشد، طلب تحصیل حاصل می‌شود؛ چون این امر یا به جامع میان فرد سابق و سایر افراد تعلق می‌گیرد که طلب تحصیل حاصل است زیرا فرض این است که فرد سابق محقق است و یا به فرد جدیدی غیر از فرد سابق تعلق می‌گیرد که در این صورت دیگر همان امر سابق نیست؛ چون فرض این بود که امر سابق شامل فرد سابق می‌شد پس طبیعتاً این امر جدید، غیر از آن است. (صدر، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۲۸)

پس در مجموع براساس استدلال‌های فوق‌الذکر، تبدیل امثال منجر به «امر بلاغرض» یا «امثال بلاامر» یا «طلب تحصیل حاصل» می‌شود و هر سه این موارد نسبت به خداوند متعال محال می‌باشد.

۷-۳. قول جواز و دلیل آن

برخی اصولیان در گذشته^۱ و در قید حیات (گنجی، ۱۳۹۷ش، جلسه ۱۲۳) نیز قائل به عدم استحاله «تبدیل امثال» شده و برخی دلیل آن را کاملاً عرفی تقریر می‌نمایند.^۲ صاحب معالم نیز ادعا می‌کند که اگر شخصی برای مرتبه دوم و سوم مأمور^۳ به را تکرار کند، باز هم شکی نیست که از دیدگاه عرف ممتثل به حساب می‌آید. (مکی، ۱۳۷۶ش، ص ۷۸) محقق نائینی نیز به برخی از اعلام نسبت به می‌دهد که تبدیل امثال را علی‌القاعده می‌دانسته‌اند. (نائینی، ۱۳۷۶ش، ج ۱، ص ۲۴۳) البته اینکه مقصود ایشان چه کسی است نه خودشان و نه شاگردانشان توضیحی نداده‌اند.

مظاهری قائل به جواز بلکه وجوب تبدیل امثال در برخی موارد است ولی دلیلی بر این مطلب اقامه نکرده است. (مظاهری، ۱۴۳۴ق، ج ۱، ص ۱۰۶)

علامه طباطبایی فی حد نفسه تبدیل امثال بلکه امثال بعد الامثال را ممکن می‌داند. ایشان در مقام استدلال بر این مدعا می‌گویند: امر به طبیعت تعلق گرفته و نسبت طبیعت با امثال اول و دوم و بیشتر به صورت یکسان است و تمام این امثالها، موجب تحقق طبیعت می‌شود پس تحقق امثال در خارج فی حد نفسه موجب سقوط امر نمی‌شود. اما از آنجایی که امر معلول غرض است و با تحقق اولین فرد، غرض حاصل می‌شود، پس امر نیز ساقط می‌گردد. لکن باید توجه داشت که غرض متعارف در نزد عقلا با غایت حقیقی در وجود حوادث تفاوت دارد و این چنین نیست که مثل آن، نتواند از ذی‌الغایه تخلف کند بلکه گاهی در نزد عقلا، غرض از ذی الغرض تخلف می‌کند و این مخالفت گاهی به زیاده، نقیصه، سعه، ضیق، ترتب فوری و همراه مهلت است. پس زمانی که مولا امر به آوردن آب برای رفع عطش می‌کند، گاهی تمکن از شرب غرض به حساب می‌آید و گاهی نفس شرب غرض است و چون غرض مختلف است گاهی ممکن است با امثال

۱. مقصود محقق روحانی و محقق شیخ کاظم شیرازی است که البته کتاب شخص دوم در دسترس نیست ولی این

مطلب از ایشان منقول است. (روحانی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۵ و ص ۱۶)

۲. استاد گنجی و شیخ کاظم شیرازی دلیل را کاملاً عرفی تقریر می‌نمایند.

اول ساقط شود و امتثال دوم لغو باشد و گاهی با امتثال اول ساقط نمی‌شود و امتثال دوم نیز ممکن است. (طباطبایی، بی تا، ج ۱، ص ۹۷)

البته چه بسا بتوان گفت ایشان با این بیان در زمره قائلین به استحاله است و کسانی که باور به استحاله دارند، منظورشان استحاله فی نفسه نیست بلکه با توجه سقوط غرض و امر است.

۷-۴. قول تفصیل و دلیل آن

آخوند خراسانی پذیرفته است که اگر غرض از امر حاصل شود، امر ساقط می‌گردد و امتثال مجدد امکان ندارد؛ اما درعین حال، در محل بحث قائل به تفصیل شده و در برخی موارد تبدیل امتثال را ممکن دانسته‌اند.

کلام ایشان این است که گاهی عمل مکلف علت تامه برای حصول غرض اقصا و نهایی از تکلیف است و گاهی علت تامه برای حصول غرض نهایی از تکلیف نیست.

اگر صورت اول باشد، تبدیل امتثال امکان ندارد؛ زیرا غرض حاصل شده است پس دیگر امری وجود ندارد؛ اما اگر صورت دوم باشد، تبدیل امتثال ممکن است؛ زیرا هنوز غرض به طور کامل حاصل نمی‌شود و تا زمانی که غرض اقصای مولا حاصل نشود، بنده می‌تواند هزاران مرتبه امتثال خودش را تبدیل به دیگری کند. (تستری کاظمینی، ۱۳۳۰ش، ص ۱۷۲)

توضیحی که محقق ایروانی نسبت به مبنای آخوند بیان کرده این است که در مواردی که غرض اقصای مولا تامین نشود، درست است که به حسب ظاهر امر امتثال و ساقط می‌شود اما حقیقت و روح امر باقی مانده است زیرا ملاک هنوز باقی است و اگر ملاک باقی باشد و امر ساقط شده باشد، ملاک بودن آن ملاک برای امر تخلف می‌گردد پس از همان ابتدا ملاک موجب حدوث امر نبوده است. (ایروانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۶۰۶)

مثالی که ایشان برای صورت دوم بیان می‌کند فرضی است که مولا از بنده‌اش درخواست آب برای رفع عطش می‌کند؛ در این صورت اگر بنده برای مولایش آبی بیاورد؛ ولی تا زمانی که مولا هنوز آب را ننوشیده، آب دیگری بیاورد، این امر، ممکن بوده و

آب آوردن برای مرتبه دوم در حقیقت تبدیل امثال به حساب می‌آید. (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۷۹)

توضیح مثال فوق این است که وقتی مولا بنده‌اش را دستور به آوردن آب می‌دهد، دو غرض برای مولا در اینجا وجود دارد:

یک غرض، غرض ادنا و ابتدائی است که همان تمکّن از شرب آب است؛ یعنی مولا به بنده دستور داده است تا آب را برای او فراهم آورد به نحوی اگر مولا اراده‌اش به شرب تعلق گرفت، بتواند آب را بنوشد.

غرض دیگری که مولا در اینجا دارد، رفع عطش است که در حقیقت این غرض، غرض اقصا و نهایی مولاست و تمکّن از آب هم در حقیقت وسیله‌ای برای وصول به این غرض است پس به نظر آخوند تا زمانی که غرض اقصا تأمین نشود ولو غرض ادنا تأمین شده باشد، می‌توان امثال را به امثال دیگری تبدیل کرد حال امثال جدید بهتر از قبل باشد؛ مثلاً آب خنک باشد یا بهتر نباشد.

مؤید دیگری که محقق خراسانی برای اثبات مدّعی فوق الذکر به آن تمسک می‌کند، روایات متعددی است بر جواز تبدیل امثال دلالت دارد. به برخی از تعبیر این روایات در تبیین قول مختار اشاره خواهیم کرد.

۷-۵. قول مختار و دلیل آن

آنچه که در ارتباط با تبدیل امثال صحیح به نظر می‌رسد، همان قول به جواز است و براساس باور نگارنده، تبدیل امثال در ارتباط با شرعیات، عقلاً ممکن است و در موارد مشابه آن از اوامر عرفی نیز اتفاق می‌افتد بلکه از دیدگاه عرف و عقلاً امری ممکن و پسندیده است و روایاتی که در این زمینه وارد می‌شود، بر وقوع آن در شریعت مقدّس دلالت دارد.

توضیح مطلب این است که دو دلیل می‌توان بر جواز «تبدیل امثال» اقامه کرد: دلیل اول: باتوجه به اینکه غرض اقصا و نهایی خداوند از خلقت انسان و به تبع، غرض اقصا و نهایی شارع مقدّس از جعل و تشریح احکام، رساندن بندگان به مقام

عبودیت و بندگی است (ذاریات/۵۶)، پس هر آنچه که این جنبه را در بندگان تقویت کند و سبب شود که بندگان گام فراتری در زمینه عبودیت و بندگی بردارند، مطلوب شارع مقدّس بوده و از امضای او برخوردار است.

در همین راستا اگر مکلف، امری از اوامر شارع را امتثال کند و بعد به هر دلیلی بخواهد از امتثال قبلی صرف نظر کرده و مجدّد آن را امتثال کند، اشکالی ندارد؛ بلکه چون جدّیت در مسیر بندگی و عبودیت به حساب می آید، موردپسند شارع بوده و هیچ مانعی نیست تا مانع شود شارع مقدّس آن را به عنوان امتثال قبول نماید.

پس مطلب اول توجه به تفاوت میان مولای حقیقی و موالی عرفی در غرض از اوامر و دستورات است. البته برخی از بزرگان مثل محقق اصفهانی و محقق خوبی به این تفاوت توجه داشته اما نتیجه‌ای که شایسته این التفات است را مترتب نکرده‌اند و صرفاً در مقام ردّ نظر محقق خراسانی گفته‌اند: چون غرض از عبادات الزاماً به بندگان بر می‌گردد پس با امتثال، حتماً آن غرض محقق شده و اصلاً تصویر نمی‌شود که امتثال محقق شود و غرضی که قرار است به بندگان برسد، محقق نشده باشد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۷۳؛ خوبی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۲۲۲؛ خوبی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۲۸۷)

نباید این مسائل را که از جنس اعتباریات است، با مسائل عقلی سنجید؛ بلکه واضح است که هدف مولای حقیقی به مقام عبودیت رساندن بنده است و هرچه بنده در مسیر امتثال اوامر مولا، جدیت و اهتمام بیشتری داشته باشد، طبیعتاً این غرض شارع مقدّس بیشتر تأمین شده و رضایتش بیشتر جلب می‌گردد.

سوالی که در اینجا پدید می‌آید این است که چگونه بنده می‌تواند از امتثال گذشته خود صرف نظر کند؟ پاسخ این است که امتثال و اطاعت از امور قصدی است که قصد آن، یک عمل را به عنوان امتثال و اطاعت و قصد خلاف آن می‌تواند عمل را از امتثال و اطاعت بودن خارج ساخته و دوباره امر شارع را که به خاطر تحقّق امتثال، از فعلیت و دعویّت ملغاً شده بود، به همین حالت برگرداند و دوباره، امتثال محقق گردد.

طبق این بیان، هیچ‌کدام از آن محذورهای عقلی ای که قائلین به استحاله در «تبدیل امتثال» تصویر نمودند، به وجود نمی‌آید و درعین‌حال «تبدیل امتثال» محقق خواهد شد. اینکه هیچ‌کدام از محذورهای سابق پدید نمی‌آید به این جهت است که وقتی فرض این شد که با قصد سقوط عمل از امتثال بودن، امتثال سابق کان لم یکن تلقی می‌شود، پس امر، مجدداً به مرحله فعلیت و داعویت (انگیزه‌سازی) می‌رسد و امتثال جدید بدون امر نیست و همچنین چون امتثال سابق کالعدم می‌شود، پس دوباره غرض به امر تعلق می‌گیرد و طلب تحصیل حاصل نیست چون گویی امتثال سابق از بین رفته است. با این توضیح، امکان از بین رفتن امتثال سابق در شریعات وجود دارد اگرچه برخی از معاصرین منکر آن شده و معتقدند در شریعات امکان از بین رفتن امتثال سابق وجود ندارد. (جزایری، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۹)

پس طبق این توضیح، حالت چهارم (تبدیل امتثال)، به حالت سوم (هدم الامتثال) از حالت‌هایی که در سابق بیان شد، بر می‌گردد و باتوجه به اینکه حالت سوم تنها حالتی است که همگان قائل به امکان و جواز آن هستند، پس حالت چهارم نیز ممکن خواهد بود. اینکه امر، بعد از سقوط از فعلیت، دوباره به مرحله فعلیت برسد، استبعادی ندارد و نظیر آن، مسئله ترتب است که در آن، گرچه با فعلیت امر به اهم، امر به مهم فعلیت ندارد ولی کسانی که قائل به جواز ترتب هستند، به‌صرف اینکه شخص قصد عصیان امر به اهم را دارد، امر به مهم را دارای فعلیت جدید دانسته و امتثال آن را ممکن می‌دانند. (مظفر، ۱۳۸۷ش، ص ۳۱۵)

آخرین نکته‌ای که در این دلیل باید به آن توجه کرد این است که تعلق امر به طبیعت و تحقق آن با تحقق اولین فرد، به معنای عدم مطالبه شارع مقدس نسبت به بیشتر از فرد اول است اما به معنای عدم امکان امتثال بیشتر از فرد اول از ناحیه عبد نیست. به دیگر سخن، به نظر میرسد بین مطالبه مولا و امتثال بنده خلط شده و اینکه مولا بیش از یک فرد نمی‌خواهد ملازمه‌ای ندارد با اینکه بنده بیش از یک امتثال نمی‌تواند انجام دهد بلکه همانطور که گفته شد و در روایات و ادله دیگر هم خواهد آمد، ممکن است قائل شویم

که عبد می‌تواند امتثال دیگری بجای امتثال قبلی انجام دهد و مولا بهترین آن‌ها را به عنوان امتثال بپذیرد و این از دیدگاه عرف و عقلاً کاملاً مقبول و به دور از محذور است. شاید به همین جهت است که محقق صدر امتثال را موجب سقوط داعویت امر می‌داند نه اینکه موجب سقوط امر گردد یعنی امتثال سبب می‌شود که مولا بیش از آن را از عبد نخواهد و آلاً مطلوبیت مأمور به و مطلوب مولا بر جای خودش باقی است و عبد می‌تواند باز هم آن را امتثال کند پس سقوط داعویت به این معناست که مولا بیش از یک مصداق را از بنده نمی‌خواهد و عدم سقوط امر به این معناست که اگر عبد بخواهد میتواند مصداق دیگری را به عنوان امتثال خودش قرار دهد. بر اساس این مبنا، چه بسا بتوان قائل به امکان «الامتثال بعد الامتثال» شد.

دلیل دوم: دلیل دیگر بر امکان و وقوع تبدیل امتثال، عرفیت آن و مقبولیت آن در نزد عقلاست. به‌عنوان مثال وقتی معلم خوش‌نویسی که هدفش رشد و ارتقا شاگردانش در خوش‌نویسی و زیبانویسی است، تکلیفی را به شاگردانش برای زمان خاصی می‌دهد و یکی از شاگردان در اول زمان معین شده، آن تکلیف را به معلم تحویل دهد ولی بعدش بتواند قبل از اتمام مهلت مقرر، بهتر و زیباتر از آن خط سابق را تحریر کند، عرف و عقلاً تأیید می‌کنند که این شاگرد می‌تواند از اثر سابقش صرف‌نظر کرده و دست‌خط جدیدش را به معلم تحویل دهد و البته معلم می‌تواند صرفاً دومی را بپذیرد و یا اینکه چون کرامت و سخاوت دارد و جدیت این شاگرد را در مسیر پیشرفت دیده است، بهترین آن دو اثر را به‌عنوان نمره آن فرد در نظر بگیرد؛ همان کاری که بر اساس مدعای نگارنده خدای متعال با بندگانش انجام می‌دهد.

به نظر می‌رسد روایاتی که در این زمینه وارد شده است، کاملاً با این مدعا سازگار بوده و تعبیر حضرت که می‌فرمایند: «یجعلها فریضة» (حرعاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۸، ص ۴۰۱) اشاره به قصدی بودن امتثال و عدم امتثال دارد؛ یعنی امام علیه السلام با این تعبیر می‌خواهند بگویند که از امتثال سابق صرف‌نظر کن و نماز جدیدی که خواندی را به‌عنوان فریضة خودت قرار بده و تعبیر حضرت که می‌فرمایند: «یختار الله احبهما الیه»

(حرّعاملی، ۱۴۱۶ق، ج ۸، ۴۰۳) اشاره به این حقیقت است که چون این بنده به‌خاطر جدیتی که در مسیر بندگی داشته، مجدّد این نماز را اعاده کرده اما به هر حال، ممکن است در تشخیص اشتباه کرده باشد و به هر دلیلی همان نماز اولش در نزد خدا بهتر بوده باشد، لذا خداوند به‌خاطر کرم و سخاوتش، آن امتثالی که بهتر باشد را برای این شخص انتخاب می‌کند و به‌عنوان امتثال و اطاعت او به‌حساب می‌آورد.

پس در روایات مرتبط با این بحث، دو جنبه باید از یکدیگر تفکیک شود: اینکه شخص قصد دارد کدام مورد را به‌عنوان امتثال خودش قرار دهد، یک جنبه است و اینکه خداوند کدام‌یک را به‌عنوان امتثال حساب می‌کند، جنبه دیگری است و باید بین اینها تفاوت قائل شد. برخی از روایات به جنبه اول و برخی دیگر، به جنبه دوم اشاره دارد.

از جمله شواهدی که می‌توان بر امکان «تبدیل امتثال» اقامه نمود، سیره‌ای است که از گذشته در بین علما و سلف صالح وجود داشته که اعمال خود را در عین حالی که در گذشته انجام داده بودند، اعاده می‌کردند و کسی این عمل را مذمت نمی‌نموده؛ بلکه نشانه عبودیت و اوج اهتمام شخص به دستورات شرع مقدّس بوده است کما اینکه برخی از کسانی که قائل به امتناع‌اند، به این مطلب اعتراف کرده‌اند. (رشتی حائری، ۱۳۷۰ش، ج ۱، ص ۱۱۶؛ قوچانی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۲۰۶)

۶-۷. نقد ادله رقیب

بعد از بیان قول مختار و دلیل بر آن، لازم است نقدهایی که نگارنده یا دیگران، بر ادله اقوال دیگر وارد ساخته‌اند، بیان گردد.

۶-۷-۱. نقد و بررسی ادله قول استحاله

گفته شد محقق صدر تبدیل امتثال را به جهت منجرشدن به طلب تحصیل حاصل محال می‌داند. محقق اصفهانی گرچه معتقد به استحاله در محل بحث است اما آن را از مصادیق طلب حاصل نمی‌داند زیرا به اعتقاد ایشان، طلب حاصل در مواردی است که طلب ایجاد، به شیء موجود تعلق بگیرد در حالی که در محل بحث صحبت پیرامون ایجاد فرد جدید است نه فرد گذشته، لذا طلب حاصل صدق نمی‌کند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۷۲)

البته باید توجه داشت که طلب حاصل گاهی نسبت به مأمور به سنجیده می‌شود و گاهی نسبت به غرض؛ به نظر می‌رسد که ایشان چون طلب حاصل را نسبت به مأمور به سنجیده، این چنین اشکال می‌کند و اگر نسبت به غرض سنجیده باشد، اشکال وارد نیست و طلب تحصیل حاصل نسبت به غرض صادق است. (مشکینی اردبیلی، ۱۳۷۲ش، ج ۱، ص ۱۲۷)

۲-۶-۷. نقد و بررسی ادله قول جواز

گفته شد قائلین به جواز غالباً بدون دلیل یا به صرف استناد به عرفیت تبدیل امثال قائل به جواز آن شده‌اند و استدلال علمی خاصی برای آن اقامه نکرده‌اند و فقط علامه طباطبایی است که مدعای خود را همراه با استدلال بیان کرده است. لکن پیش‌تر بیان شد که ایشان در حقیقت از قائلین به جواز تبدیل امثال به شمار نمی‌آید.

۳-۶-۷. نقد و بررسی ادله قول تفصیل

اشکال اول بر کلام محقق خراسانی این است که در فرض کلام ایشان، امثال بعد الامثال نیز بلااشکال خواهد بود؛ چه لزومی دارد که عبد این آب را بردارد و آب دیگری جایگزین کند تا تبدیل امثال به امثال دیگر رخ دهد، بلکه می‌تواند آب را در نزد مولی گذاشته و آب دیگری برای مولی بیاورد که دو آب در نزد مولی باشد؛ بعد از اینکه دو آب در نزد مولی حاضر شد، خود او می‌تواند هر کدام را که خواست برداشته و بیاشامد. (ایروانی، ۱۳۷۰ش، ج ۱، ص ۱۲۱؛ شهیدی، ۱۳۹۹ش، جلسه ۱۹)

اشکال دوم، این است که ایشان بین غرض از امر و غرض از مأمور به خلط کرده است. توضیح مطلب اینکه در مثال فوق، غرض اقصایی که آخوند ترسیم کرد، در حقیقت غرض از امر کردن مولاست که همان رفع تشنگی است و لی مکلف لازم نیست غرض از امر را تحصیل کند و حتی گاهی تحصیل غرض از امر مبعوض مولاست (ایروانی، ۱۳۷۰ش، ج ۱، ص ۱۲۲) مثلاً اینکه در فرض مثال فوق الذکر بنده به اجبار آب را داخل دهان مولا بریزد تا تشنگی مولا برطرف گردد، طبعاً ناراحتی مولا را در پی خواهد داشت گرچه رفع تشنگی غرض مولا از امر بوده است؛ بلکه آنچه که بر مکلف لازم است، تحصیل غرض از مأمور به است که در مثال فوق، تمکن از شرب آب است و فرض این

است که تمکّن از شرب آب برای مولا حاصل شده است پس دیگر امری باقی نمی‌ماند؛ زیرا امر دائر مدار غرض از مأمور به است و فرض این است که غرض از مأمور به حاصل شده پس امر ساقط می‌شود و تبدیل امتثال امکان ندارد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۶۱؛ خویی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۲۲۲؛ تبریزی، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۳۷۰)

باتوجه به مباحث پیش گفته، محقق صدر ارتباط مسئله با غرض از امر را انکار کرده و مسئله را به طلب تحصیل حاصل مرتبط می‌داند. لکن کسانی که اشکال دوم را به مدعای آخوند خراسانی وارد ساخته‌اند، ارتباط مسئله با غرض از امر را پذیرفته‌اند؛ لذا محقق صدر با همین پیش فرض به اشکال آن‌ها پاسخ می‌دهد.

پاسخ ایشان این است که با توجه به اینکه در مثال فوق، دو غرض برای مولا تصویر شده است که یکی غرض ادنا و دیگری غرض اقصاست، باید توجه داشت که در بسیاری از اوقات غرض ادنا، غرض مقدمی یا ضمنی برای رسیدن به غرض اقصاست و تا زمانی که بعد از آن، غرض اقصا محقق نشود، هیچ مطلوبیتی ندارد؛ مثلاً در مثال فوق، تمکّن از آب غرض ادناست که غرض مقدمی غیر یا غرض نفسی ضمنی برای رسیدن به رفع تشنگی از ناحیه مولاست و تا زمانی که رفع تشنگی حاصل نگردد، تمکّن از آب هم بدون فایده است و حاصلی ندارد. (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۲۸)

در حقیقت رجوع این کلام محقق صدر به این نکته است: این ادعا که امر دائر مدار غرض از مأمور به است؛ صحیح نیست و گاهی امر دائر مدار غرض نهایی است. به این جهت که غرض میانی صرفاً مقدمه‌ای بوده تا به غرض نهایی برسد و در محل بحث نیز از همین قبیل است.

اشکال سوم بر کلام آخوند خراسانی این است که تفصیل ایشان صرفاً نسبت به موالی عرفی صحیح است که غرض مترتب بر امر به مکلفین بر نمی‌گردد بلکه به خود مولا بر می‌گردد اما در دستورات مولای حقیقی که غرض تمام دستوراتش مربوط به بندگان است، تصویر نمی‌شود که مأمور به امتثال گردد اما غرض تحصیل نگردد. (خویی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص ۲۲۲؛ خویی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۲۸۷)

اشکال چهارم بر کلام آخوند خراسانی این است که ایشان میان تبدیل امتثال و تحصیل غرض معلوم مولا خلط کرده است. توضیح مطلب این است که اگر عبد بداند فرزند مولا در حال غرق شدن است ولی مولا به نجات او امر نکرده باشد، تردیدی نیست در اینکه بر عبد لازم است فرزند مولا را نجات دهد و اگر نجات ندهد، مؤاخذه خواهد شد. نسبت به اغراض غیرالزامی نیز این چنین است و در فرض مثال آخوند خراسانی، شخص ولو امتثال را انجام داده و غرض ادنای مولا تامین شده است؛ ولی چون هنوز غرض اقصای مولا تامین نشده و بنده به آن علم دارد، تحصیل آن مطلوبیت دارد ولو مولا به آن امر نکرده باشد. (خمینی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۰۶)

اشکال پنجم به محقق خراسانی پیرامون استدلال ایشان به روایات برای جواز تبدیل امتثال است؛ محقق روحانی تعجب کرده است که در عین حالی که کلام ایشان در مقام ثبوت است، چطور به این روایات استدلال کرده است و از این طریق خواسته تا امکان تبدیل امتثال را اثبات کند در حالی که این روایات به هیچ وجه این چنین قابلیت را ندارد. (روحانی، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۳)

اشکال ششم به برداشت مرحوم آخوند از روایات است. برخی ادعا کرده‌اند که روایات دلالت بر استحباب عمل دوم دارد. (بروجردی، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۱۷؛ تبریزی، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۳۹۰؛ ایروانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۶۰۷)

برداشت محقق ایروانی از روایات این است که در این موارد، آنچه که بر عبد واجب بود، نماز فرادایی است که بعدش جماعت محقق نشود و الا اصلاً نماز فرادا امر ندارد و باطل واقع می‌شود و اینکه امام علیه السلام در روایت تعبیر به «ان الله یختار احبهما الیه» کرده‌اند، کنایه است از اینکه خداوند نماز جماعت را انتخاب می‌کند. (ایروانی، ۱۳۷۰ق، ج ۱، ص ۱۲۳)

نکته حائز اهمیت این است که در ارتباط با موضوع مورد بحث و وقوع تبدیل امتثال در شریعت، ده ها روایت وجود دارد که در ابواب مختلف فقهی بیان شده است. باتوجه به اینکه سخن در این پژوهش پیرامون امکان «تبدیل امتثال» بوده و طبعاً با روایات، امکان

آن اثبات نمی‌گردد و طبعاً کسانی که قائل به استحاله باشند، روایات را تأویل می‌برند و از طرفی مباحثی که دانشیان علم اصول پیرامون فقه الحدیث این روایات مطرح کرده‌اند، بسیار مفصل بوده و پژوهش مستقلاً را می‌طلبد، از مطرح کردن روایات و نقد و بررسی نظرات پیرامون آن‌ها در این پژوهش صرف‌نظر کرده‌ایم.

نتیجه‌گیری

اگرچه تکرار امثال به انحاء مختلفی ممکن است؛ لکن سخن در این پژوهش پیرامون «تبدیل امثال» است. مقصود از «تبدیل امثال» این است که شخص بعد از اینکه امر مولا را امثال کرد، به هر جهتی از امثال سابقش رفع ید کرده و مجدد آن را امثال کند. مشهور اصولیان به استحاله معتقد شده‌اند و اکثر آن‌ها تبدیل امثال را مستلزم محذور «امثال بدون امر» یا «امر بدون غرض» دانسته‌اند و برخی مثل شهید صدر آن را مستلزم «طلب تحصیل حاصل» می‌دانند.

قائلین به جواز نیز استدلال درخوری برای مدعای خود اقامه نکرده‌اند و در نهایت آن را مستند به عرف کرده‌اند. به نظر نگارنده در میان اقوال فوق الذکر، قول به امکان و جواز صحیح است و تمامی استدلالاتی که برای محال بودن اقامه شده، مخدوش است. دلیل بر امکان «تبدیل امثال» این است که از نگاه عرف و عقلاً وقتی شخص تکلیف مولا را امثال کرد، می‌تواند از امثال سابقش رفع ید کرده و مجدد آن را امثال کند و با توجه به اینکه امثال و عدم امثال از مسائل قصدی است، قصد، این قابلیت را دارد که امثال سابق را کالعدم فرض کند و با توجه به اینکه هدف شارع مقدّس تقویت روحیه عبودیت و بندگی در مکلفین است، «تبدیل امثال» در راستای این غرض شارع مقدّس است و جدیت و اهتمام به امر شارع به حساب می‌آید. پس شخص می‌تواند قصد کند که امثال سابقش امثال نباشد و امثال جدید انجام دهد و هیچ‌کدام از محذورهایی که برای تبدیل امثال در کلمات معتقدین به محال بودن آن ذکر شده، پدید نمی‌آید. اینکه امر، بعد از سقوط از فعلیت، دوباره به مرحله فعلیت برسد، استبعادی ندارد و نظیر آن، مسئله ترتّب است.

در مواردی هم که اوامر عرفی به جهت مصلحت مکلفین و رشد آن‌ها صادر می‌گردد همین خصوصیت وجود دارد و عقلاً و عرف نیز آن را تصدیق می‌کنند.

تعلق امر به طبیعت و تحقق آن با تحقق اولین فرد، به معنای عدم مطالبه شارع مقدّس نسبت به بیشتر از فرد اوّل است امّا به معنای عدم امکان امتثال بیشتر از فرد اوّل از ناحیه عبد نیست.

روایاتی که در این زمینه وارد شده است، کاملاً با این مدّعا سازگار بوده و تمام ادله‌ای که برای اقوال دیگر اقامه شده، قابل نقد می‌باشد.

منابع

* قرآن کریم

۱. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۹ق)، *نهایة الدراریة*، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه آل‌البيت.
۲. ایروانی، علی (۱۳۷۰ش)، *نهایة النهایة فی شرح الکفایة*، چاپ اول، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۳. ایروانی، محمدباقر (۱۴۲۹ق)، *کفایة الاصول فی اسلوبها الثانی*، چاپ اول، قم: بقیة العترة.
۴. آخوند خراسانی، محمدکاظم (۱۴۰۹ق)، *کفایة الاصول*، چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البيت.
۵. بادکوبه‌ای، صدرا (۱۳۷۳ش)، *هدایة الاصول فی شرح کفایة الاصول*، چاپ اول، قم: المطبعة العلمية.
۶. بحرانی، محمدصنقرعلی (۱۴۲۸ق)، *المعجم الاصولی*، چاپ سوم، قم: طیار.
۷. بروجردی، حسین (۱۴۱۲ق)، *الحاشیة علی کفایة الاصول*، چاپ اول، قم: انصاریان.
۸. تبریزی، میرزا جواد (۱۳۸۷ش)، *دروس فی مسائل علم الاصول*، چاپ دوم، قم: دارالصدیقة الشهیدة.
۹. تستری کاظمینی، عبدالحسین (۱۳۳۰ق)، *الهدایة فی شرح الکفایة*، چاپ اول، بغداد: مطبعة الآداب.
۱۰. جزائری، محمدجعفر (۱۴۱۳ق)، *منتهی الدراریة فی شرح الکفایة*، چاپ چهارم، قم: مؤسسه دارالکتاب.
۱۱. جمعی از محققان (۱۳۸۹ش)، *فرهنگ‌نامه اصول فقه*، چاپ اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۱۲. حرّعاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، *تفصیل و سائل الشیعة الی اصول الشریعة*، چاپ اول، قم: مؤسسه آل‌البيت ع.
۱۳. حکیم، سید محسن (۱۴۰۸ق)، *حقائق الاصول*، چاپ پنجم، قم: انتشارات بصیرتی.

۱۴. خمینی، سید روح الله (۱۳۷۳ش)، *مناهج الوصول الى علم الاصول*، چاپ اول، قم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی.
۱۵. خمینی، سید روح الله (۱۳۸۱ش)، *تہذیب الاصول*، چاپ اول، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار الامام الخمينی.
۱۶. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق)، *موسوعة الامام الخوئی*، چاپ اول، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
۱۷. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۹ق)، *دراسات فی علم الاصول*، چاپ اول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۱۸. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۲ق)، *مصباح الاصول*، چاپ اول، قم: انتشارات داوری.
۱۹. خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۸ق)، *غایة المأمول*، چاپ اول، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۲۰. دہخدا، علی اکبر (۱۳۷۷ش)، *لغت نامه دہخدا*، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۲۱. رشتی حائری، عبدالحسین (۱۳۷۰ق)، *شرح کفایة الاصول*، چاپ اول، نجف: المطبعة الحیدریة.
۲۲. روحانی، سید محمد (۱۴۱۳ق)، *متقی الاصول*، چاپ اول، قم: دفتر معظم له.
۲۳. سلطان العلماء، محمد (بی تا)، *حاشیة علی کفایة الاصول*، چاپ اول، اراک: انتشارات موسوی.
۲۴. شہیدی پور، محمدتقی، *تقریرات درس خارج اصول*، سایت معظم له به آدرس <https://shahidipoor.ir> دسترسی در تاریخ ۱۴۰۲/۱۰/۲۵.
۲۵. صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۷ق)، *بحوث فی علم الاصول*، چاپ اول، بیروت: الدار الاسلامیة.
۲۶. صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۷ق)، *بحوث فی علم الاصول*، چاپ سوم، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی.

۲۷. صدر، سید محمدباقر (۱۴۱۸ق)، *دروس فی علم الاصول*، چاپ پنجم، قم: موسسه نشر اسلامی.
۲۸. طباطبایی، سید محمدحسین (بی تا)، *الحاشیة علی کفایة الاصول*، چاپ اول، قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
۲۹. طوسی، محمدحسن (۱۴۱۷ق)، *العدة فی اصول الفقه*، چاپ اول، قم: ناشر محمدتقی علاقبندیان.
۳۰. علم الهدی، علی بن حسین (۳۷۶ش)، *الذریعة الی اصول الشریعة*، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
۳۱. قمی، ابوالقاسم (۱۳۷۸ق)، *قوانین الاصول*، چاپ دوم، تهران: مکتبة العلمية الاسلامية.
۳۲. قمی، ابوالقاسم (۱۴۳۰ق)، *القوانین المحکمة فی الاصول*، چاپ اول، قم: احیاء الکتب الاسلامية.
۳۳. قوچانی، علی (۱۴۳۰ق)، *التعلیقة علی کفایة الاصول*، چاپ اول، قم: بینا.
۳۴. گنجی، مهدی، *تقریرات درس خارج*، سایت معظم له به آدرس <https://ostadganji.ir/3015> دسترسی در تاریخ ۱۴۰۲/۶/۲۷.
۳۵. مرکز اطاعات و مدارک اسلامی (۱۳۸۹ش)، *فرهنگ اصطلاحات و دایرة المعارف ها*، چاپ اول، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
۳۶. مشکینی اردبیلی، ابوالحسن (۱۳۷۲ش)، *کفایة الاصول همراه با حواشی مشکینی*، چاپ هفتم، تهران: اسلامیة.
۳۷. مظاہری، حسین (۱۴۳۴ق)، *عوائد الاصول الصغیر*، چاپ اول، اصفهان: الزهراء.
۳۸. مظفر، محمدرضا (۱۳۸۷ش)، *اصول الفقه*، چاپ پنجم، قم: بوستان کتاب.
۳۹. مفید، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق)، *مختصر التذکرة باصول الفقه*، چاپ اول، قم: کنگره شیخ مفید.
۴۰. مکی، حسن بن زین الدین (۱۳۷۶ش)، *معالم الاصول*، چاپ دوم، قم: قدس.
۴۱. منصوری، ایاد (۱۴۲۷ق)، *البيان المفید فی شرح الحلقة الثالثة*، چاپ اول، قم: حسنین.

۴۲. موسوی حمّامی، محمد علی (۱۴۲۶ق)، *هدایة العقول فی شرح کفایة الاصول*، چاپ اول، بغداد: مکتبۃ السید الحمّامی.
۴۳. نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶ش)، *فوائد الاصول*، چاپ اول، قم: جامعہ مدرسین حوزہ علمیہ قم.
۴۴. ہاشمی شاهرودی، محمود (۱۴۳۳ق)، *درسنامہ اصول فقہ*، چاپ اول، قم: بنیاد فقہ و معارف اهل بیت علیہم السلام.